

درس تفسیر استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

موضوع کلی: تفسیر سوره بقره  
موضوع جزئی: آیه ۲۸ - کیفیت دلالت آیه بر اصول سه‌گانه اعتقادی -  
دلالت آیه بر مبدأ  
تاریخ: ۱۷ دی ۱۳۹۷  
مصادف با: ۳۰ ربیع الثانی ۱۴۴۰  
جلسه: ۲۹

﴿ الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین ﴾

کیفیت دلالت آیه ۲۸ بر اصول سه‌گانه اعتقادی

عرض کردیم آیه بیست و هشتم متضمن بیان سه اصل اعتقادی است که در آیات ابتدایی سوره بقره هم به آن اشاره شده بود. گرچه در همان موضع هم استدلال خاصی برای اثبات این سه اصل بیان شده بود منتهی طریق استدلال و کیفیت استدلال در مواضع مختلف بر یک موضوع یا یک اصل در قرآن متفاوت است. سه اصلی که در این آیه مورد اشاره قرار می‌گیرد اصل مبدأ، معاد و نبوت است. منتهی اصل مبدأ و معاد مستقیماً از این آیه برداشت می‌شود و قابل استفاده است، لکن اصل نبوت به صورت غیر مستقیم از این آیه قابل استفاده است.

اصل اول: اصل مبدأ از «فأحياكم» قابل فهم است؛ چون می‌فرماید «كُنْتُمْ أَمْوَاتًا فَأَحْيَاكُمْ»، یعنی از هیچ یا از یک شیئی که قابل ذکر نبود تبدیل به یک موجود زنده شدید. این در واقع دلیل و استدلال است بر مبدأ و این که این عالم هستی خدایی دارد و مبدئی برایش حتماً باید وجود داشته باشد.

اصل دوم: «ثُمَّ إِلَيْهِ تَرْجَعُونَ» هم اشاره به معاد دارد. این دو مستقیماً از ظاهر آیه قابل برداشت است.

اصل سوم: اما مسئله رسالت و نبوت به نحو غیر مستقیم از این آیه فهمیده می‌شود چون وقتی مبدأ ذکر شود معاد هم که مقصد است بیان شود، قهراً برای حرکت از مبدأ به معاد که در این آیه یک سیری نیز برایش بیان شده حتماً نیاز به راهنما و رسول است. یعنی طی این حرکت از مبدأ تا معاد بدون رسالت یک رسول و راهنمایی یک راهنما ممکن نیست و برای همین است که دلالت این آیه بر رسالت و نبوت به تبع بیان مبدأ و معاد قابل استفاده است و این کاملاً واضح است و نیاز به تکلف هم ندارد. وقتی که برای انسان یک آغاز و پایانی تبیین شده و او باید از این آغاز حرکت را شروع کند تا برسد به مقصد. وقتی خداوند هم از مبدأ و هم از معاد سخن می‌گوید و خود او هم این مسیر را تبیین کرده قهراً اگر راهنمایی برای زندگی و حیات بشر و کیفیت زندگی‌اش در برزخ و آخرت که به تبع این حیات پیش خواهد آمد، وجود نداشته باشد مشکل پیش می‌آید. لذا نمی‌تواند راهنما و دلیلی نفرستد و لذا مسئله ارسال رسل و انزال کتب و یا به تعبیر دیگر رسالت و نبوت قهراً از این آیه قابل استفاده است.

این توضیح کلی از این جهت است که بدانیم این آیه متضمن این سه اصل اعتقادی است. اما کیفیت دلالت این آیه بر مبدأ و معاد نیز باید معلوم شود.

کیفیت دلالتش بر رسالت فی الجمله بیان شد که این دلالت غیر مستقیم دارد اما ظاهر آیه هم مبدأ را ذکر کرده و هم معاد را، حال چطور این آیه دلالت بر مبدأ دارد؟

### تنقیح موضوع نزاع

ابتدا باید معلوم شود که اگر مخاطب آیه خصوص کافران هستند، آیه چه چیزی را می‌خواهد اثبات کند و اگر مخاطبش مؤمنین هستند چه چیزی را می‌خواهد اثبات کند.

عرض کردیم در این آیه به طور کلی ۵ مرحله ذکر شده:

۱. اولین آن موت است، «کنتم امواتاً».

۲. دومین موضع حیات به وسیله خداوند است «فأحیاکم»، چه کسی احیاء کرد شما را؟ خداوند.

۳. مرحله سوم اِماتِه است که این هم به دست خداوند است.

۴. مرحله چهارم احیاء دوباره به دست خداوند است؟

۵. موضع پنجم «ثمَّ اِلیه ترجعون» است.

مرحله اول: مرحله اول که موت سابق است، مورد اختلاف نیست؛ یعنی همگان چه مؤمنان و چه کافران قبول دارند که انسان قبل از تولد چیزی نبوده. نوع انسان‌ها اینچنین‌اند، اما در مورد شخص انسان یعنی آن انسان اولیه که چگونه آفریده شده هرچند از یک جهاتی می‌تواند مورد اختلاف باشد اما بالاخره حتی همان شخص انسان که برای اولین بار پا به عرصه وجود گذاشته، او هم نبوده و بعد به وجود آمده است. پس در مرحله اول یعنی موت سابق چه برای شخص انسان و چه برای نوع انسان، اختلافی بین مؤمنان و کافران نیست.

مرحله دوم: «فأحیاکم» که مرحله دوم را بیان می‌کند، متضمن دو جهت است: یکی اصل حیات و به وجود آمدن و دیگری انتساب حیات به خداوند. در مرحله دوم بین مؤمنین و کافران از جهت اولی اختلافی نیست، این که به هر حال انسان بعد از آن که هیچ بود، حیات پیدا کرد. اما از جهت دوم اختلافی بین کافران و مؤمنان وجود دارد. بخشی از کافران انتساب حیات به خداوند را قبول ندارند و انکار می‌کنند و بخشی دیگر از آنان انتساب حیات به خداوند را در مورد شخص انسان قبول دارند اما در مورد نوع انسان‌ها (بعد از انسان اول)، می‌گویند که دیگر این را خداوند واگذار کرده و یا به تعبیر دیگر این ربوبیت است که دیگر منتسب به خدا نیست. چون برخی هم خالقیت را منکرند و هم ربوبیت را، برخی خالقیت را قبول دارند ولی ربوبیت منتسب به خدا را قبول ندارند و لذا حتی آنها هم که خالقیت خدا را پذیرفتند اما منکر ربوبیت هستند، اینها در انتساب حیات نوع انسان‌ها به خدا اشکال دارند.

پس به طور کلی در جهت دوم بین کافران و مؤمنان اختلاف است در این که آیا این حیات منتسب به خداوند است یا نه. در این آیه صریحاً این را نسبت می‌دهد به خدا و می‌فرماید «فأحیاکم» اما کافران انتساب حیات به خداوند را یا در مرحله خالقیت و ربوبیت و یا در خصوص ربوبیت منکرند. پس این یک نقطه اختلاف بود.

مرحله سوم: در مرحله سوم که مسئله اِماتة مطرح است، همین دو جهت مطرح است. یکی اصل مردن در این دنیا و دیگری انتساب مردن به خدا؛ باز در مورد مرحله سوم یعنی اِماتة اول، بین مؤمنان و منکران در جهت اولی اختلافی نیست. این که بالاخره یک مرگی اتفاق می‌افتد اما در جهت ثانی یعنی انتساب این مرگ به خداوند اختلاف است. پس تا اینجا در این سه مرحله فقط در مرحله اول اختلافی نیست و در مرحله دوم و سوم در یک جهتش اختلاف است چون قبول دارند که حیاتی در این دنیا هست و عده‌ای متولد می‌شوند و عده‌ای هم می‌میرند لکن منکران در انتساب هر دو به خدا اشکال دارند.

مرحله چهارم و پنجم: مرحله چهارم «ثُمَّ يَحْيِيكُمْ»، و مرحله پنجم «ثُمَّ إِلَيْهِ تَرْجَعُونَ»، هر دو مورد انکار کافران است. یعنی این که انسان بعد از مردن زنده می‌شود و قیامتی است و انسان به سوی خدا باز می‌گردد را اینها قبول ندارند. خلاصه: پس موضع اختلاف بین مؤمنان و کافران ۴ موضع است؛ ۵ مرحله داریم اما از این مراحل دو مرحله را کلاً منکرند، اِحیاء بعد از برزخ و رجوع به سوی خداوند. در دو مرحله فی الجمله مخالفت دارند و آنهم مرحله دوم و سوم است که اصل این دو مرحله را قبول دارند که انسان حیات و تولدی دارد و مرگ و مماتی هم دارد اما این که این حیات و تولد و مرگ و مماتش منتسب به خدا باشد محل انکار آنان است.

پس موضع بحث یا موضوع نزاع معلوم شد که به هر حال چه چیزی محل اختلاف است و چه موضعی را کافران و منافقان انکار می‌کنند. پس موضوع بحث تبیین شد و موضوع استدلال هم معلوم شد که خداوند متعال دلیل بر مبدأ و معاد می‌آورد چه چیزی را می‌خواهد اثبات کند، این موضوع بحث بود که با این بیان منقح شد.

#### **الف) کیفیت دلالت آیه بر مبدأ**

جمله «فَأَحْيَاكُمْ» دلیل بر اثبات مبدأ است و بر انتساب حیات بعد از مرگ اول به خداوند دلالت می‌کند. همانطور که عرض کردیم کافران معتقدند که انسان‌ها یا خاک بودند و تبدیل به انسان شدند، یا در صلب پدران و مادرانشان بودند و بعد تبدیل به انسان شدند اما مبدأ فاعلی را قبول ندارند. خداوند متعال می‌فرماید آن کسی که شما را اِحیاء کرد خود اوست. شما هیچ و مرده بودید و بعد خداوند شما را اِحیاء کرد و لذا می‌فرماید: «كَيْفَ تَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَكُنْتُمْ أَمْوَاتًا فَأَحْيَاكُمْ»، چطور شما خدا را انکار می‌کنید و کفر می‌ورزید به خدا، خدایی که مبدأ فاعلی شماست. یعنی سرزنش می‌کند کافران را به این که چگونه مبدأ فاعلی خویش را انکار می‌کنید. شمایی که مرده بودید و خدا به شما حیات داد، چگونه او را منکرید و به او کفر می‌ورزید. کأنّ خدا می‌فرماید: مگر می‌شود یک مرده‌ای زنده شود بدون این که مبدأ فاعلی داشته باشد. چون مبدأ فاعلی از چند حال خارج نیست:

احتمال اول: بگوئیم انسان‌ها یا از خاک، یا از پدران و مادران تصادفاً و اتفاقاً تبدیل به زندگان شدند. یا بگوئیم بخت و شانس موجب این شده است که انسان به وجود آید. این یک امر باطلی است. هیچ حادثه‌ای را نمی‌توانیم مستند به شانس و بخت کنیم. چون این نظامی است که مبتنی بر علل است و اگر ما نظام علی و معلولی را در این عالم پذیرفتیم و احکام

آن را جاری دانستیم، قطعاً نمی‌توانیم بگوییم انسان‌ها بدون مبدأ فاعلی خلق شده‌اند. بله اگر کسی اصل نظام علیت را در این عالم انکار کند، می‌تواند در اینجا هم بگوید که انسان بر اساس شانس و اتفاق به وجود آمده است اما قطعاً اهل منطق و استدلال نمی‌توانند خلقت انسان‌ها را بر شانس و اتفاق و تصادف حمل کنند و مستند به آن بدانند.

احتمال دوم: انسان خودش علت خودش باشد، یعنی انسان که الان از خاک و یا نطفه و علقه و مضغه تبدیل شده است به یک موجود دارای حیات، خودش علت خودش بوده. این هم که فسادش معلوم است، چون فاقد الشیء نمی‌تواند معطی الشیء باشد، چیزی که حیات ندارد نمی‌تواند معطی حیات باشد؛ مرده نمی‌تواند به دست خودش زنده شود چون میت یعنی چیزی که لم تکن له حیات، پس فاقد حیات است آنوقت چیزی که فاقد حیات است چگونه می‌تواند حیات را به خودش إعطا کند؟

احتمال سوم: حیات را از موجود دیگری بگیرد، یعنی یک علتی در کار باشد و آن علت حیات را به این موجود إعطا کند؛ مهم نیست آن موجود چیست، بلکه مهم این است که آنچه که باعث حیات شده یک موجود دیگر است.

لکن سوال این است که آن موجود دیگر آیا خودش حیات را به خودش داده یا از یک موجود دیگری أخذ کرده؟

اگر بگوییم از یک موجود دیگری أخذ کرده، پرسش سراغ موجود دیگر می‌رود و هكذا یتسلسل إلى غیر النهایة. نمی‌شود ما حیات را مستند به یک موجود دیگری کنیم که آن موجود هم از یک موجود دیگری آن را أخذ کرده باشد تا بی نهایت چون تسلسل محال است. پس ناچاراً باید به یک نقطه‌ای ختم شود که حیات از خودش باشد و از جایی این را أخذ نکرده باشد. بدیهی است که تنها موجودی که می‌تواند حیات را از جایی أخذ نکند و خوش واجد آن باشد، واجب الوجود است؛ آن کسی که از جمیع جهات واجب الوجود بودنش ثابت شده است می‌تواند حیات را به خودش بدهد و به دیگران هم إعطا کند فثبت المطلوب لذا اثبات مبدأ، از این آیه به این ترتیب قابل استفاده است.

به علاوه این پدیده یعنی مبدأ از راه مرگ هم قابل اثبات است که می‌شود راه دوم که در این آیه بیان شده و آن را هم عرض خواهیم کرد. یعنی «ثم یمیتکم» هم همانند «فأحیاکم» دلالت بر مبدأ دارد.

«والحمد لله رب العالمین»